



سخرانی حج ۷۶

حاج حسین خوش بچه

حج ۷۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اعوذ بالله من الشيطان اللعين الرجيم

العبد المؤيد الرسول المكرم ابوالقاسم محمد

السلام عليك يا ابا عبدالله، السلام عليكم ورحمة

الله وبركاته

رفقای عزیز، فدایتان شوم، این مکّه معظمه که خانه

خدا است، حجاج محترم تشریف می‌برند به عنوانی که

حج به جا بیاورند. اما دستور دارد، فرمان دارد؛ باید

فرمان خدا را اطاعت کنی. «وله الامر وله الخلق» خدا

خلق کرده، امر رویش گذاشته. اگر خلق روی امر نباشد، خلق در مقابل خدا در روز قیامت صحبت می‌کند، به خدا عرض می‌کند ما را خلق کردی، امر روی ما نبود که ما اطاعت کنیم. پس اینها که بعضی از مهندس‌ها حرف‌هایی دارند، خیلی متوجه نشدند. اگر من می‌گویم متوجه نشدند، نخواستم به قدس مقام مهندس‌ها جسارت کنم، خدا نکند؛؛ اما باید کار کنند تا به این مقام برسند، بفهمند «له الخلق و له الامر» یعنی چه. حالا مکه امر است، باید امر را اطاعت کرد؛ یعنی با شرایطش. من این مکه را به خواست خدای تبارک و تعالی [برای شما صحبت می‌کنم]، پیغمبر فرمود: عده‌ای هستند از برای تجارت [در آخرالزمان حج می‌کنند]، عده‌ای هستند از

برای سیاحت، عده‌ای هستند از برای اسم و رسم. من اسم و رسمش را امروز یک قدری به خواست خدا برایتان صحبت می‌کنم. شما ببین امر این است که اول باید کاری که شما می‌کنید، پولت حلال باشد؛ یعنی خیلی ابعاد این پول باید درست باشد. مبادا خدای نخواستہ رشوه باشد، مبادا خدای نخواستہ خون مردم باشد، مبادا خدای نخواستہ گران‌فروشی باشد. مبادا خدای نخواستہ غش در معامله باشد، مبادا خدای نخواستہ این پول را از برای هوا و هوس جمع کرده باشی. شرط اولش این است که پول حلال باشد.

حالا که این پول حلال است، مکه به شما واجب شد. واجب‌تر از این چیست؟ ولایت. گوش به عرض بنده

بدهید، واجب تر از این، ولایت است. باید شما متقی باشی. متقی کیست؟ امام المتقین را قبول داشته باشد، یعسوب الدین را قبول داشته باشد، امیرالمؤمنین را قبول داشته باشد، وصی رسول الله را قبول داشته باشد به «الیوم اکملت لکم دینکم». اگر مکه می روی، به عشق علی باید بروی. خدایا یعنی می شود ما دور زایشگاه علی بگردیم؟ این مکه باید امر باشد. باید امر را اطاعت کنی. هوا نباشد، هوس نباشد، خودخواهی نباشد. اینها همه اش شعبه ای است که از شیطان به مکه تو آسیب می رساند. هدفت خدا باشد، هدفت اطاعت خدا باشد. حالا شما از اینجا حرکت می کنی به امید خدا، چه خیالی داری؟ همین جور که داری می روی، باید گناهانت را در

نظر بگیری. خدایا من بچه آدمم، اما آدم آمد آنجا توبه اش قبول شد. جد ما آمد آنجا توبه اش قبول شد. به این عنوان حرکت کنید. یک مطلبی را می خواستم خدمتتان عرض کنم، بیشتر مردم در اینجا متفکر نیستند، این مطلب را حالی شان نیست. اما شما الحمدلله همه تان حالی تان است. من تکراراً می خواهم بگویم. اینها را به آن کسی می خواهم بگویم که مثل خودم است. مگر نداریم که می گوید: اگر شما یک حاجت برادر مؤمن را برآوری، هفتاد حج هفتاد عمره داری. اما می آیند خدمت رسول الله، آن موقع این جور نبوده که مکه هم تجددی شود! تمام کارهای ما [تجددی شده]، تجدد تا مکه هم رفت. من خودم دیدم

نزدیک خانه خدا تلویزیون بود. مگر نمی گوید از جوادالائمہ سوال می کنند، یابن رسول الله زیارت قبر پدر شما می گویند هفتاد حج و عمره مقبول است. حضرت می فرماید. اما می گوید: «لا اله الا الله حصنی، فمن دخل حصنی، انا من شروطها»، شرط آن زیارت این است که امام رضا را قبول داشته باشی به امامت. حالا مگر این روایت صحیح نیست؟ از خود معصوم است. آمده پیش پیغمبر، می فرماید: یا رسول الله، من هر چه بگویی می دهم، مکه نرم آیا به ثوابش می رسم؟ حضرت اشاره به کوه ابوقبیس می کند، می گوید: مطابق این طلا و نقره بدهی جای این مکه را نمی گیرد. [این] چه مکه ای است؟ از آن طرف می فرماید: زیارت امام رضا هفتاد حج،

هفتاد عمره دارد. این با آن چه مناسبتی دارد؟ اگر بشر تفکر نداشته باشد، گیج کن بشر می شود. چرا؟ این مثل نمازی است که حضرت زهرا خواند. تمام خلقت فدای زهرا شود. پیغمبر اکرم چند تا شتر آورده آنجا گذاشته، می گوید هر کس دو رکعت نماز کند، این آدم فکر و خیال نکند، حواسش پیش محبوب خودش، خدا باشد، هیچ فکر و خیال به خودش راه ندهد، من یکی از این شترها را به او می دهم. مردم بدانید [پیامبر] دلتان را افشاء می کند. [این حرف پیامبر] مبنا دارد. دارد به آنها می گوید: بدانید من از آن خیالهای باطلی که شما می خواهید حق زهرا را بگیرید، علی را می خواهید حقش را بگیرید، خبر دارم. معنی روایت این است، دارد هشدار

به عمر و ابابکر می دهد، می گوید ببین از قلوب شما من خبر دارم. «یا مقلب القلوب»، اگر خدا «مقلب القلوب» است، من هم «مقلب القلوب» ام. اما من و علی را خدا «مقلب القلوب» کرده. از قلوب شما اطلاع دارم. شما چه مردمان بدی هستید. اما به عنوان شتر، آورده دارد حالی شان می کند. حالا همه نماز خواندند، به ابابکر گفت تو پنج تا، شش تا فکر کردی. همه فکرهايش را گفت، به عمر گفت، به طلحه گفت، به زبیر گفت، همه را گفت، یک دفعه گفت فاطمه، تو یک فکر کردی، گفتمی اگر من نماز بخوانم فکر نکنم، آن شتری که چاق است را برمی دارم که به فقرا خیلی برسد. فوراً جبرئیل نازل شد، این نماز است. ببین، قربانت بروم، فدایت شوم،

اول باید مکه بروی، بعد انفاق کنی. ما هیچ روایت نداریم، هرکس روایتی را پیدا کرد به من بگوید، من انعام به او می‌دهم. هیچ روایت نداریم که بگوید اگر به یک مستمند تو کمک نکردی، یا یهود یا نصرانی بمیر. قدر این حرف را بدانید. این حرف والله همه جا پیدا نمی‌شود. از اینجا می‌گوید هفتاد حج، هفتاد عمره داری، عدد معلوم می‌کند، چرا معلوم می‌کند؟ می‌گوید حاجی یعنی اگر آنجا رفتی، فکر فقرا هم باش. تمام حرف‌های رسول الله، تمام حرف‌های ائمه، تمام اینها مبنا دارد. اگر مبنایش را فهمیدیم خوب است. چه کسی به تو می‌دهد؟ خودشان به تو می‌دهند. اما اگر می‌گوید مکه بروی، یا یهود یا نصرانی هستی. خیلی روایت با

عظمت است. پس باید مکه بروی.

حالا از اینجا حرکت کردی، حاج آقا می آیی مسجد شجره، مُحرم می شوی. آقا محرم یعنی چه؟ ای خدا من لباسهایم را ریختم، کفن پوشیدم. خدایا هر چه در دلم بود، هر چه در ابعادم بود، ریختم دارم می آیم محلی که تو توبه آدم ابوالبشر را قبول کردی. آدمم آنجا که اول وحی که در عالم نازل شده، آنجا بوده. آدمم آنجا که از اینجا زمین کشیده شده، تمام خلقت آرامش پیدا کرده. آدمم آنجا که اینجا توبه کنم، آرامش پیدا کنم. مدام این در و آن در نزنم، سکونت پیدا کنم. چه می گوئیم ما؟ همین رفتی؟ حالا می خواهی بگویی «لیبک، لیبک»، یعنی چه؟ امام سجاد می خواهد بگوید «لیبک»، مرتب

می خواهد بگویند، دوباره می گویند سه باره می گویند، یا علی بن الحسین دارد وقت می گذرد. گفت: می ترسم خدا بگوید «لا لبیک». والله، دارد به من و تو می گویند. به دینم، به من و تو می گویند. او که خودش لبیک است. امام سجاد خودش لبیک است. کار تو را او باید قبول کند. او باید لبیک به تو بگوید. حالا یک آدم مهندسی که از ولایت یک بهره خیلی کمی برده، چه می گویند؟ می گویند نمی دانم، من خجالت می کشم، نمی گویم!! چه نسبتی به حضرت می دهد؟ این برای تو دارد می گویند. امام سجاد خودش لبیک است. امیرالمؤمنین خودش لبیک است. دارد امر را اطاعت می کند. دارد یک جوری می کند که بگویند امام سجاد هم اینجوری کرد،

امیرالمؤمنین هم اینجوری کرد. تمرینت دارد می دهد.

حالا می گویی لبیک. لبیک می شوی. آقا، لبیک را ما می فهمیم ما چیست؟ یعنی خدایا من دور افتاده بودم، کنار افتاده بودم، تو من را دعوت کردی. حالا آمد لبیک می گویم، ندای تو را لبیک می گویم خدا. [آیا] راست می گویم؟ حالا آمدی آنجا مُحرم شدی، آمدی آنجا مُحرم شدی، می رسی به امید خدا طواف می کنی. از آنجا می روی صفا و مروه هفت دفعه می روی. چه می گویی هفت دفعه می روی؟ این چیست معنی صفا و مروه، فدایتان شوم، قربانتان روم؟ هاجر دارد می دود، ابراهیم هم دارد می دود، آن بچه را زاییده، گذاشته آنجا. آب می خواهد، دارند می دوند، تزلزل دارند. حالا

نگاه می‌کند می‌بیند از زیر پای بچه آب زده بیرون. می‌دود هاجر. این زم‌زم که می‌گویند، آقایان عربی می‌دانند دیگر، جسارت می‌کنم، ریگها را اینجوری می‌کرد؛ یعنی می‌گفت: بایست. زم‌زم، بایست. آیا رفتید در فکر که از زیر پای بچه بنی اسد یا از پای فاطمه بنت اسد، از زیر پای بچه‌اش، (که جسارت می‌کنم، می‌خواهم یک جوری بگویم خودم حالی‌ام شود، از آن آب برداشتید خوردید [آیا در فکر رفتید؟]، یا همه‌اش می‌دوید پی آب زم‌زم، یک خرده خودت بخوری، یک خرده برای زن و بچه‌ات بیاوری؟ ولایت بیاور برای زن و بچه‌ات.) آیا رفتی در فکر که این آب، چه آبی است؟ چه ما مدام داریم می‌رویم مکه؟ مگر نمی‌گویند

قبر امام حسین را با معرفت زیارت کن؟ مکه را هم باید با معرفت بروی. تو باید دور زایشگاه علی بگردی. علی جان، نیستی در ظاهر، دور زایشگاهت می گردیم. از اینجا ولایت صادر شد به کل خلقت. اینجا محل ولایت است که صادر شد به کل خلقت؛ یعنی به کل دنیا. به کل خلقت ظاهر شده بوده.

حالا طواف کردی آمدی و ان شاء الله امید خدا، حاج آقا سعی صفا و مروه کردی و حالا باید بروی کجا؟ حالا باید بروی در آن محلی که جد تو توبه اش قبول شد. آن محل، وحی نازل شد به ابراهیم. اول جایی است که وحی نازل شد. حالا بیایی آنجا توبه کنی. خدایا از سر گناهان کوچک و بزرگ من درگذر. ای خدا که از سر جد

ما، آدم ابوالبشر ترک اولایش را قبول کردی. از کجا ترک اولی قبول کرد؟ چرا ما متوجه نیستیم؟ حالا آمده در آن محل، آدم دارد التماس می کند. می گوید: یا آدم، من را به اینها قسم بده. آدم نگاه کرد به جو آسمان، دید نورهای متعددی است. گفت: من را قسم بده به پنج تن. تمام خلقت باید متوسل به پنج تن شوند. کجا می رویم ما؟

خدا دو مرتبه روضه خوانده، چیست که می گویند امام حسین نمی دانست! خدا عقل به تو بدهد. تو همه چیزت خوب است به غیر اینکه عقل نداری. عقل که نداری، روح هم نداری. حالا آدم نگاه کرد دید نورهای خیلی درخشانی است، نورهای ریز ریزی است. گفت خدا

اینها چیست؟ گفت: اولی اش محمد است (صلوات)، بعد علی است، بعد فاطمه است، بعد حسن و حسین است. [آدم] گفت: خدا، حسین که گفتم دلم شکست. [خدا گفت:] یا آدم، این حسین است که در کربلا می گیرند دورش را و [او را] می کُشند. خدا رحمت کند حاج شیخ عباس را گفت: اینقدر تشنگی اثر می کند بدنش ترک ترک می شود. آدم یک لکه اشک ریخت، این است ذبح العظیم. یک لکه اشک ریخت برای حسین، خدا توبه اش را قبول کرد. کجا می فهمیم؟ کجا می رویم؟ من الان جسارتاً خدمتتان عرض می کنم، حاج آقاهاى محترم، شما که می خواهید بروید، من در آن محل که رسیدم اول خواهش من این بود، گفتم: خدا گناهان من را

بیامرز، یک گناه من را سر چوب کنی، فردای قیامت من جهنمی هستم. آدم را بخشیدی به پنج تن، من را هم ببخش به پنج تن. بعد گفتم: خدا چند تا خواهش از تو دارم، گفتم خدایا، تو شاهی من مهمان پرستم، اگر مهمانی بیاید یک غذایی داشته باشم، یک چیز دیگر بخواهد از جان و دل برایش درست می‌کنم. می‌دانی خودت. من هم یک چیزی می‌خواهم از تو، بالاخره من را دعوت کردی. گفتم: خدایا، به حق این پنج تن قسمت می‌دهم، دل من را پاک‌سازی کن که به غیر محبت خودت و اولیائت هیچ محبتی نداشته باشد. اگر پسر محبت اینها را ندارد، مهر پسر را از دلم بیرون کن. بعد گفتم: خدایا به حق این پنج نور پاک، هر کجا

در این عالم خواستی جان من را بگیری، با ولای علی و دوازده امام بگیر. بعد گفتم: ای خدا آنجا یک لحظه آن کس که می‌دوم دنبالش، آنجا یک لحظه ببینمش، یعنی امام زمان را. چه بگویم؟ مقصد من این است. بعد گفتم: خدایا محبت آنها را در دل من بینداز. محبت من را هم در دل کسانی بینداز که دنبال اینها هست. به جان علی قسم، یکی می‌آید یک سال، دو سال با من رفیق است می‌رود، به جان علی قسم، دلم می‌سوزد برایش. من که می‌دانید، وضع من چه جور است؟ احتیاجی ندارم الحمدلله، می‌گویم چرا این از آنها نیست؟ چرا این از آنهایی که من دعا کردم نیست؟ چرا رفت؟ چرا جدا شد؟

حالا از اینجا شما توبه کردی، متوسل شدی، حالا کجا می روی؟ می روی کجا؟ منا. کجا می روی؟ منا. حالا رفتی منا. آنجا باید چه کنی؟ باید قربانی کنی، سنگ جمره هم بزنی. متوجه بشوی، آقایان توجه بفرمایید. خوب رفتیم و سنگ جمره هم زدیم. اینجا محرمی. خیلی ما اشتباه داریم. من الان یک چیزی خدمتان عرض می کنم، روی وجدان خودتان فکر کنید که چقدر بعضی مهندسها اشتباه دارند. می گوید: «ذبح العظیم». مگر نمی گوید: خدای عظیم؟ مگر نمی گوید: عرش العظیم؟ مگر نمی گوید: خلق العظیم؟ مگر نمی گوید قرآن العظیم؟ آیا بز عظیم است؟! خدا عقل به تو بدهد، یک بز عظیم شد؟! یک بز خلق پیغمبر شد؟! یک بز عرش

خدا شد؟ یک بز قرآن شد!؟ چرا متوجه نیستیم؟ حالا می خواهد ابراهیم قربانی کند. می بُرد؟ نمی بُرد سر پسرش را. می دانید که وحی رسید، یا ابراهیم، باید بچه‌ات را قربانی کنی. گفت: بابا من حرفی ندارم، اما چشم‌های من را ببند، مبادا امر خدا را اطاعت نکنی. ببین این یک بچه‌است، آن هم یک بچه‌است. می گوید: «انک لیس من اهلک». این بچه پیغمبر است، آن هم بچه پیغمبر است. آن «انک لیس من اهلک» می شود، این می گوید بابا چشم من را ببند، مبادا (چشم یک حیایی دارد، ببین یک پاره وقت‌ها می گویند فلانی بی حیاست) مبادا حیا مانع شود امر را اطاعت نکنی. در چشم بچه را بست. حالا می کشد، نمی بُرد. حالا [کارد] را

زد به سنگ، سنگ را برید. گفت: چرا نمی بُری؟ گفت:
خالق می گوید نبر. جبرئیل گوسفند را آورد، ابراهیم
گوسفند را کشت. حالا که کشت، رفت در فکر. خیلی
عجیب است. حالا که کُشت، رفت در فکر، گفت: اگر من
بچه ام را قربانی می کردم، بهتر بود. [خدا گفت:] یا
ابراهیم، قربانی مال حسین است. چه کسی لیاقت دارد؟
قربانی مال حسین است، خدایا، حسین کیست؟ خدا دو
مرتبه روضه خوانده، یکی برای اینجاست. ای
روضه خوان ها، روضه خوان حسین باشید. به قرآن
مجید، روضه خوانها به شما بگویم، فردای قیامت اینقدر
پشیمان می شوید، (بیشترتان، نمی گویم همه تان، غلط
می کنم بگویم همه تان) اگر پشیمانی شما را به تمام

صحرای محشر بدهند، به همه می‌رسد. یک نفری بود با من یک سلام و علیکی داشت، ایشان مُرد. دیدم در صحرای محشر نعره می‌کشد، سید هم بود، نامی بود در قم، نمی‌خواهم اسمش را بیاورم. گفتم: حاج آقا، خدا چشم شما را گریان نکند محشر. من آزاد بودم، چه شده؟ گفت: نشناختیم حسین را، یا برای پول [عزاداری] کردیم، یا برای ریاست. من بی‌مدرک حرف نمی‌زنم. فردای قیامت پشیمانی‌تان را به تمام صحرای محشر قسمت کنند، پشیمان می‌شوید. چرا برای حسین روضه نمی‌خوانید؟ حالا خدا روضه خواند، ابراهیم گریه کرد. گفت: یا ابراهیم، به عزت و جلال خودم قسم، این لکه اشکی که برای حسین ریختی، بهتر از این بود که پسرت

را قربانی می کردی. کجاییم ما؟ حالا گریه حسین شده، «ذبح العظیم» نه بز. چرا تفکر نداری؟ دوباره تکرار کنم چرا نمی فهمی؟ بز شد عرش خدا!!؟ بز شد خلق پیغمبر!!؟ بز شد قرآن!!؟ مگر عقل ندارید!!؟ آن لکه اشکی که برای امام حسین ریخت، گفت این لکه اشکی که برای حسین ریختی، حالا شد چه؟ «ذبح العظیم». کاش حاجی ها می فهمیدند، رفقای عزیز، بیایید حرف من را بشنوید. عزیزان من کار به کار کسی نداشته باشید. وقتی قربانی می کنی، یاد من گنه کار روسیاه بیفت. این حرف را مبادا شیطان از نظرت ببرد بیرون. قربانی که می خواهی کنی، یاد حسین بیفت. این قربانی که داری می کنی، یاد حسین بیفت. حسین همه بچه هایش را قربانی کرد.

بی خود نیست که می‌گوید هر اعمالی که داری، ذره‌ای اشک برای امام حسین بریزی، خدا تمام گناهانت را [می‌آمرزد].

رفقای عزیز، قربانتان بروم، فدایتان شوم، شما تفکر داشته باشید. نگاه به بعضی‌ها نکنید آنجا. شما تفکر هدف‌تان باشد، تفکر شما را رهبری کند. اگر تفکر شما را رهبری کند، یقین به این حرفها پیدا می‌کنید. من تکرار می‌کنم اگر رفتید قربانی کردید، باید با چشم گریه قربانی کنید. اگر ابراهیم خلیل‌الله، خلیل خدا شد، اگر ابراهیم صلوات‌الله و سلام‌علیه شد، اینقدر این ابعادش رفت بالا، اینقدر عظمت پیدا کرد، برای آن لکه اشکی [بود] که برای حسین ریخت. ابراهیم وقتی آن لکه اشک را برای

حسین ریخت، آمد در سفینه [امام حسین]. حاجی های عزیز، بیایید در سفینه. من دلم می خواست آنجا، مجلسی تشکیل بدهند آنها که قربانی کردند، من بعد بیایند یک لکه اشکی برای امام حسین بریزند. چه کار کنم من حرفم در رو [خریدار] ندارد. اما به شما می گویم، یک یک که می توانید این کار را کنید. آن وقت بشود ذبح شما، ذبح العظیم. اگر تو «ذبح العظیم» کردی، آن «ذبح العظیم» حفظت می کند. قربانت بروم، فدایت شوم می آیی در کشتی حسین. می آیی در سفینه حسین، از کشتی می آیی در سفینه.

حالا که شما در منا هستید، باید چه کنید؟ چه کار کنید؟ بگویی: «رب ارجعونی، اعمل صالحاً» خدایا ما را برگردان

عمل صالح کنیم. تمام ابعادت این باشد، الان آنجا قیامت صغری را ببینی. یک کفن داری چه کار می کنی؟ الان اگر طلبکارها بریزند دورت، آنها که چیز از تو می خواهند چه کار می کنی؟ تو پول داری بدهی؟ حالا می گوید از ثوابت بده. والله قسم اگر حاجی بفهمد، باید آنجا «رب ارجعونی» بگوید. برگردان مرا عمل صالح کنم. فدایتان شوم، بیایید در شهرهایتان. اگر قمی هستی، بیایی قم، اصفهانی هستی، بیایی اصفهان. شیرازی هستی، [برگردی] شیراز. تهرانی هستی، [برگردی] تهران. بندرعباسی هستی، [برگردی] بندرعباس. نمی خواهم همه شهرستانهای ایران را بشمارم، می خواهم تو حالی ات شود. «رب ارجعونی اعمل صالحا»، مگر

نمی‌گویند آنجا قیامت صغراست؟ فدایت شوم، قربانت بروم، عهد کنی با خدا. آن وقت تو حاجی هستی. این حج است که اگر با این ابعاد به خود بگیری تمام کوه ابوقبیس را، کم است. اگر پیغمبر صلوات الله و سلام علیه (صلوات) می‌فرماید، یعنی می‌گویند آنجا که رفتی، ولایت دریافت کن. مگر ابراهیم [دریافت] نکرد، وقتی که گریه کرد برای امام حسین؟ گفت: «رب ارجعونی اعمل صالحاً». خدایا من را نگهدار. خدایا من در هر جایی هستم، دیگر عمل صالح انجام دهم. حالا چه با او کرد خدا؟ حالا خدا شیعه قرارش داد. باباجان من، عزیزجان من، فدایت شوم، ببین ابراهیم به قول من عوام چه قولی گرفت؟ آنجا آمده آن کار را کرده، قربانی کرده، گریه

کرده برای امام حسین، اتصال به ائمه شد، شد شیعه. من الان در مجلس، یکی از رفقای عزیزم، من را زنده کرد. گفت: می شود بشوی. ان شاء الله خودش هم بشود. اما حرف نباشد.

چطور می شود بشوی؟ یقین به این حرفها پیدا کنی. ما یقینمان کم است. ابراهیم یقین داشت. آنجا می گذرد. «رب ارجعونی اعمل صالحا». این را بگویم برایتان، یک عده ای هستند آنجا در قیامت وقتی می آیند، نامه اعمالشان را دستشان می دهند، مثل نامه اعمال من بدبخت است، خیلی ناجور است، می گوید: «رب ارجعونی اعمل صالحا». خدا من را برگردان. حاجی عزیز، تو که کفن پوشیدی، «رب ارجعونی»، تو را برمی گرداند.

وای به حال تو که دستت به پیچ تلویزیون برود. وای به حالت که آنجا بروی در بازار بساط قمار کنی. «رب ارجعونی» گفتی؟ این است عمل صالح؟ با شیطان باید مبارزه کنی. حقیقت باید «رب ارجعونی اعمل صالحاً» بگویی. ابراهیم حقیقت گفت «رب ارجعونی»، شیعه شد. تو هم «رب ارجعونی» بگو، به دینم شیعه می شوی. ما دوستیم، ما شیعه نیستیم. چرا فکر نمی کنیم؟ از کجا بفهمیم؟ یقین باید کنیم. در همانجا که هستی باید از خدا بخواهی؛ خدا، تتمه عمر من را [طوری] قرار بده که تو را اطاعت کنم. همانجا در صفا، همانجا در مروه، همانجا در منا این را از خدا بخواه. خدا من را در خط علی وادار کن. عمل صالح چیست؟ اطاعت از ولایت.

دوباره تکرار می‌کنم، شما باید از آن زایشگاه علی، اگر زمزم است، صفاست، آن آب زمزم است، اما از آب حیات بنوشی.

حالا که گفتمی می‌شود، روایت برایت بگویم، می‌شود. مگر خضر نبود که از آب حیات خورد؟ پیغمبرها در مقابلش فلج می‌شوند. پیغمبر در مقابل ولایت خضر فلج می‌شود. حاجی عزیز، قربانت بروم، فدایت شوم، تو هم باید اینجور بشوی. از آن آب ولایت، از آن زایشگاه علی از حقیقت هم بنوشید، خضر شوید. پیغمبر اگر می‌گویم (صلوات)، نه پیغمبر اکرم، او خود ولایت است. موسی در مقابلت خجل می‌شود. اینقدر ولایت [عظمت دارد]، ولایت آخر یک ابهتی دارد. آن کسی که ولایت دارد،

ابهت ولایت او را می‌شکند، نه خودش. این را متوجه باشید. اگر خضر در مقابل موسی قرار گرفت، ولایت موسی را فلج کرد. تو هم همین جور شو. اما یک دله باش، نه صد دله! یک دله باش با خدا. همانجا که هستی باید بگویی حالا من می‌روم دیگر حاجت برادر مؤمن را برمی‌آورم، امر تو را اطاعت کردم. حج واجب را به جا آوردم، حالا می‌روم یک حاجت برادر مؤمن را برمی‌آورم. هفتاد حج اتصال به حجت می‌شود. من نمی‌خواهم بگویم، والله قسم، من وقتی آنجا بودم توی فکر یک فامیلی که یک قدری زبردست است [بودم] بگویم؟ من یک عروس خاله دارم، یک چادر کرپ برایش آوردم، والله، برای زن داداشم نبردم. چرا؟

همانجا باید امر خدا را اطاعت کنی. خدایا به چه راضی است، نه آنها که خیلی احترام می‌کنند؟ روایت داریم اگر کسی احترام کرد، مال آن چیزی که به تو می‌دهد، احترامش همان است. درست ما باید در اختیار ولایت باشیم. چرا اهل تسنن همان حج را به جا می‌آورند، نتیجه ندارد؟ متقی نیستند. متقی باید باشی. فدایت شوم، آنجا اگر مُحرمی، می‌گویی اگر خودت را خارانندی یا چیزی را کشتی، یا اینکه حرف نامربوط زدی، باید یک گوسفند بکشی. ببین چه جور حواست جمع یک گوسفند است که بکشی! چه جور حواست جمع است یک گوسفند نکشی. این کار را نمی‌کنی. بیا با وجدان خودمان روبه‌رو شویم، آیا امر خدا از یک بز کمتر است؟ من به یکی از

این مهندسها گفتم، یک ماه درباره حج صحبت می کرد، پیغام برایش دادم، گفتم: آقا چه می گویی؟ اینها که تو می گویی هم مکه باشیم، یا جای دیگر باشیم [باید رعایت کنیم]. شیعه باید مُحرم باشد. همانجور که آنجا، والله من خجالت می کشم این حرف را بزنم. اینقدر ولایت پیش ما سقوط کرده، آنجا چه جور حواسشان جمع است که خلاف نکنند، مبادا یک گوسفند بکشند. امر خدا، امر علی، امر پیغمبر، امر ابراهیم به قدر یک گوسفند پیش ما ارزش ندارد؟ چه ادعای ولایت می کنی؟ شیعه باید مُحرم باشد. مُحرم یعنی دائم باشد، خلاف نکند. خدا رحمت کند حاج شیخ عباس را، من حق ایشان را ادا می کنم، می گفت: حالا که خلاف کردی،

فوراً توبه کن. ما که معصوم نیستیم، [گناه] می‌کنیم. اما می‌گفت تا کردی، توبه کن، اتصال شوی. تو تا گناه کردی، اتصالات قطع می‌شود دیگر، فوراً توبه کن. تا حتی می‌گفت من نمی‌گویم ریشتان را بتراشید، اما رفتی ریشت را تراشیدی، از سلمانی آمدی بیرون توبه کن. زرنگ باش. مؤمن باید زرنگ باشد.

من خدمت بزرگی تان عرض کنم، این امر خدا، یک حیایی است. این جلوی چشم آدم است. من اینجوری حس کردم. مثلاً ببین می‌گویند فلانی بی‌حیاست. حیا یعنی ولایت. جلوی چشم آدم است. آدم شرمش می‌شود گناه کند. اگر این نباشد، بشر بی‌حیاست. خیلی ما باید مواظب باشیم. این یک رقم حاجی است. یک رقم

دیگرش را حالا می‌خواهم به شما بگویم. یک جور حاجی‌گری است، این نسبتاً پولش یک قدری درست است. حالا آمده مکه و حالا مُحرم شده است و حالا آمده در خانه خدا و توبه هم کرده. اما این که دارد توبه می‌کند، می‌خواهد دوباره آن کار را کند. این الان آمده یک حالی پیدا کرده، شاید یک اشکی هم بریزد. اما دارد توبه می‌کند، می‌خواهد برود آخرش که فارغ می‌شود، یک تلویزیون هم بخرد، یکی از آن بی‌صاحب مانده! آن لهُو و لعب را بخرد. در فکر است که همین جور که بوده، در شهرش باشد. این توبه قبول نیست. این آدم خدا نکند بمیرد، اگر بمیرد بی‌توبه مرده. یک عده‌ای هم هستند اینجورند. حضرت می‌فرماید مانند نوح، توبه

کنید. قرآن مجید می گوید؛ یعنی دیگر نشکنی. این توبه نیست که تو داری می گویی توبه می کنیم. خدا رحمت کند حاج شیخ عباس را، می گفت: «استغفرالله» توبه نیست. توبه این است که خدا من دیگر نمی کنم. تمام شد رفت پی کارش. این دارد می گوید، الان اینجا یک حالی هم پیدا کرده، اما در فکر است که آن کار را بکند. این حاجی بی توبه می میرد، وای به حالش. این دو جور. خدا نکند از آن حاجی سومی اش ما باشیم. این حاجی مال حرام پیدا کرده، غش در معامله [کرده]، نزول [کرده]، ملک مردم را گرفته فروخته، دروغ گفته، نزول خورده، کار خلاف کرده، مال به دست آورده. همه دارند می روند مکه، این هم می خواهد بیاید مکه. حالا می رود

پیش آقای مالش را درست کند. اگر راست بگوید، آن آقا هم مگر می تواند حلالی را حرام کند، حرامی را حلال کند؟ من روایت می گویم، کار به این کارها ندارم. خدا می داند اگر کسی پشت سر من بگوید این با کسی مربوط است یا کاری دارد، فردای قیامت همه را راضی می کنم به غیر این آدم را. اگر صدها فحش به من داده باشد، والله من راضی اش می کنم، اما اگر بگوید نظرش به بعضی مهندس هاست، بعضی علماست، والله راضی اش نمی کنم. من به هیچ احدی کار ندارم، فقط حرفم را می زنم. رفقای عزیز، ما بیدار شویم. این اگر راستش را بگوید، این آقا درست کند، آن چه کار کرده؟ این آقا قمار کرده، این هم سه سری اش را گرفته. اگر نگوید با همان

پول حرام آمده مکه. وای به حالش که کارش مشکل است. این اول که آمده در حرم پیغمبر جنب است. در حرم چهار امام آمده جنب است. در حرم خدا آمده جنب است. این گناه روی گناهش می‌آید. اگر با همان پول حرام آمده باشد لباس احرام گرفته باشد، حوله و لنگ و اینها گرفته باشد، با آن مال حرام طواف نساء کند، زنش هم به او حرام است. بود یک نفر در سال‌های پیش از این، یک نفر بود همین جور بود، آمد پیش آقا سوال کرد گفت: تو زنت به تو حرام است. چهار سال به فراغ این مبتلا بود، رفت خانه پدرش. وسعی هم نداشت، دیدند وضع اینها بد است، مردم کمک کردند این مرد را روانه‌اش کردند رفت مکه حش را به جا بیاورد. این

توبه ندارد. خدا لعنت کند این دو نفر را که گفت: دو تا چیز است که پیغمبر حلال کرده من حرام می‌کنم، یکی صیغه است، یکی حج نساء. گفتند: آخر چرا این کار را می‌کنی؟ گفت: می‌دانید که من با علی بد هستم. حرام‌زاده‌ها با علی بد هستند. ببین این اینقدر این حرام‌زاده خباثت دارد، دارد خودش را رسوا می‌کند، یعنی من هم حرام‌زاده‌ام. حالا ببین یک آدم اینجوری آمده خلیفه اسلام شده! گفت: چون حج نساء به جا نیاورند، [بچه‌های] اینها حرام‌زاده‌اند، من دلم می‌خواهد مردم حرام‌زاده باشند. وای به حال این حاجی که برمی‌گردد چه خلاقی انجام می‌دهد. چرا اینجوری می‌شود؟ امر را اطاعت نمی‌کند. چرا اینجوری می‌شود؟ یقین به خدا

ندارد. چرا اینجوری می شود؟ «والله خیر الرازقین» را قبول ندارد. خدا نکند ما از این سومی اش باشیم. رفقای عزیز خیلی حواستان جمع باشد. خیلی مواظب باشید. بین سه نفر آمده اند حج، آن به اندازه کوه ابوقبیس که در راه خدا بدهد ثواب کرده، این یکی توبه اش قبول نشده، این یکی هم آمده اینجوری شده. چرا؟ این اولی اطاعت کرده، آن یکی نکرده.

رفقای عزیز، بیایید تفکر داشته باشید، فدایتان شوم، دنیا والله می گذرد. من آن سال که مکه رفتم، چند وقتی که گذشت، شب خواب دیدم یک لوحی میان آسمان و زمین نصب شد. ما آمدیم دیدیم، یک آقایی این طرف لوح است، یک آقایی آن طرف. اما لوح پایه نداشت،

نصب بود. به من گفتند: شما مکه بودی، من خجالت کشیدم، من حالا هم خجالت می کشم، چه حاجی گری داریم ما؟ چه امری را اطاعت کردیم؟ خودمان داریم می گوئیم، می بینیم خودمان رفوزه ایم. اما شما بیایید بشنوید و رفوزه نشوید. بروید دکترا بگیرید. چه کسی دکترا به تو می دهد؟ علی. چه کسی دکترا به تو می دهد؟ زهرا. چه کسی دکترا به تو می دهد؟ رسول الله. چه کسی دکترا به تو می دهد؟ حسین. این دکتراست. اگر این دکترا، به تو دکترا داد، قلب دوستان علی را شفا می دهی، حرفت شفا بخش می شود. چرا حرفها فایده ندارد؟ دکترا به تو نداده اند. چرا حرفها اینقدر بی ارزش شده؟ از خودمان حرف می زنیم. خودمان می گوئیم دکترایم. به

من گفت: شما مکه بودی؟ من خجالت کشیدم. به من گفت: بله شما مکه بودی، بعد سخنانی شما را ما ضبط کردیم. من نگاه کردم دیدم بالایش نوشته است «یا حجة ابن الحسن، یا ولی الله الاعظم». بعد این صحبتی که من کرده بودم آنجا نوشته بود. گفت: شما آنجا گفتی اگر کسی گناه کند، دوباره کند، سه باره کند به فکر توبه نباشد، ببین توبه چقدر خوب است، این مُصَرِّ است ما او را نمی‌آموزیم، ما هم قبول کردیم حرفت را. ما هم این حرف تو را نوشتیم. به مکه و مناسه تا حاجی بیشتر نبود. چرا باید اینجور باشد؟ خدا می‌داند من چقدر ناراحت شدم که از تمام این حجاج، سه تا حاجی به لوح قبولی خداست. چرا باید اینجوری باشد؟ امر را اطاعت

نکرده. آن یارو که پولش این است، رفته توبه کرده، دارد توبه می‌کند، می‌خواهد توبه را بشکند. این یکی که پولش حرام است، اینجوری کند، این هم که ما می‌گوییم مثل کبریت احمر [کنایه از اینکه کمیاب است] است.

خدا رحمت کند حاج شیخ عباس را، یک نفر در محل ما بود، رفته بود پیش مرحوم آقای حجت، گفته بود یک حاج شیخی آمده بود آنجا، اینجور است، آنجور است. اینها هم حاج شیخ عباس تهرانی، مرحوم حجت گفته بود آن کبریت احمر است. راست راستی هم کبریت احمر است. این حاجی کبریت احمر است، اما می‌شود بشود. یک نفر آنجا بود، به او گفتند: پاشو اعمالت را به جا

بیاور، به ارواح پدرم می گفت: من آدمم اینجا فقط به من بگویند حاجی. این حاجی است، چه برسد به اینکه حاجی باشد. چه کار می کنیم ما؟ چرا این عمرمان را داریم اینجوری تمام می کنیم؟ تفکر نداریم. فردای قیامت آقایان بعضی ها، همه را نگویم، والله جلوی شتر حضرت سجاد خجالت زده ایم. حاجی را می آورند، حاجی نیست، شتر حاجی است. تمام اینها آنجا عکس العمل دارد. امروز یکی از رفقا سوالی از من کرد، گفت: چطور بعضی حاجی ها یا خوکنند یا عنترند؟ گفتم: آنجا در مکه آئینه ولایت نصب است، یعنی زایشگاه علی. آنجا آینه حقیقت نصب است. آن وقت آنجا معلوم است هر کس چه کاره است؟ اینجا که می آیی روپوش

رویش است، اما آنجا آئینه حقیقت است. شخصی آمده پیش حضرت سجاد، می گوید: حاجی خیلی آمده، می گوید: نفر آمده. [شخص گفت:] نه یابن رسول الله، ببین چه جور دارند لبیک می گویند! حضرت مکاشفه کرد، دید خودش و شترش و غلامش حاجی اند. شتر حاجی است یعنی چه؟ شتر نمی بینی، آدم می بینی. مگر سگ اصحاب کهف که می رود بهشت سگ است می رود؟ آدم می شود. مگر خر بلعم که می رود، خر می رود بهشت؟ آدم می شود، اما بلعم خر می شود. چرا؟ فرمان نمی برد. کجاییم ما؟ خیال کردی، عاقل است؟ حالا یک سگ هم می برند داخل. چرا ما نمی فهمیم؟ چرا ما متوجه نیستیم؟ آدم می شود. چرا آدم می شود؟ فرمان

ولایت را برد رفقای عزیز. مدام می آیند می گویند دعا کن ما آدم شویم. بیایید امروز می گویم، جواب کلی می دهم، بیایید درباره ولایت یقین کنید، آدم می شوید. آدم یعنی شیعه. ابراهیم مگر آدم نشد؟ سلمان مگر آدم نشد؟ من خجالت می کشم، آدم باید بیاید نوکر سلمان شود. یک مارک به او می زند علی، از تمام انبیاء بالاتر می شود یک شیعه، به غیر از پیغمبر آخرالزمان. او خودش ولی است. مگر ابراهیم نیست که می گوید من می آیم نوکرش می شوم؟ بیایید اینجوری بشویم. خدا می داند فردای قیامت رفقای عزیز ما چقدر پشیمانیم. می توانستیم بشویم و نشدیم. می توانستی تو دیپلم بگیری، نگرفتی. مدام این ور و آن ور رفتی. حالا باید بروی عملگی کنی.

چرا نرفتی دیپلم بگیری، مهندس شوی؟ دکتر شوی،
دکترا شوی؟ هر کاری در دنیا مشاوره دارد. سلمان آمده
دکترا گرفته، مقداد دکترا گرفته، اباذر دکترا گرفته، میثم
دکترا گرفته. عمر و ابابکر چه گرفتند؟! شدند جبت و
الطاغوت. آنها می توانستند بشوند، عناد نگذاشت.
شیطان فریبش داد. عناد داشت، بخل داشت، تکبر
داشت، خودخواهی داشت. ولایت به او دمیده نشد.
همه اینها در یک زمان بوده، ما هم الان همین جوریم.
ما هم در این زمانیم قربانتان بروم، راه باز است.

یا علی